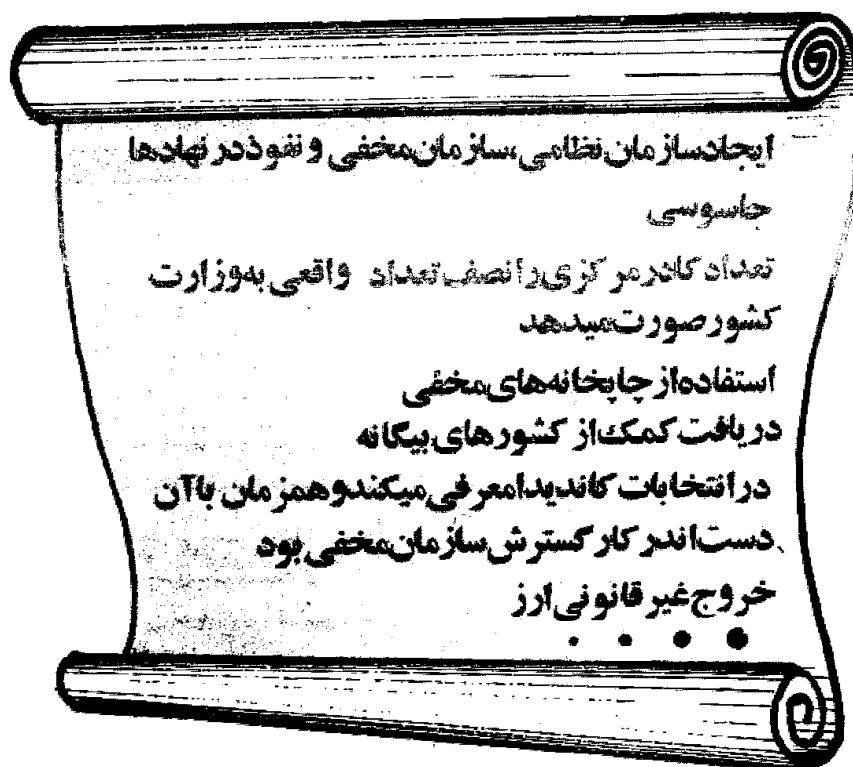


گوشه‌ای

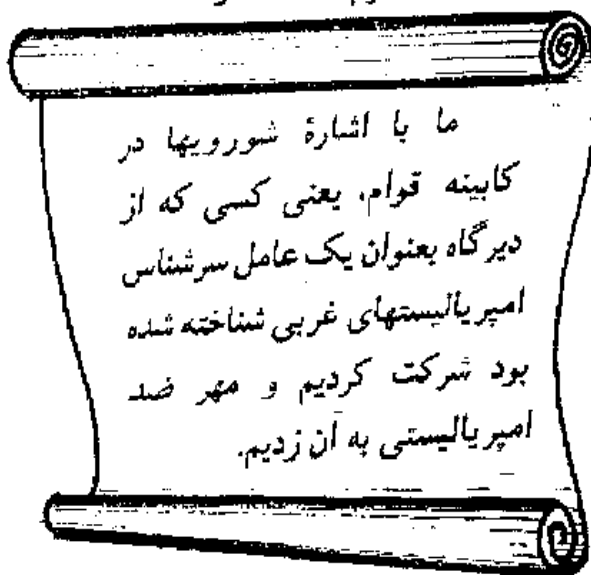
از کارنامهٔ سیاه حزب منحله و خائن توده
از زبان مسئولین این حزب:



که جنبه منفی داشت و واقعیتهایی را بیان کرده بود؟ کیانوری:

بله اینها واقعیتهایی بودند که بالاخره اعتراضات خود روز به روز بالاتر از همه است و بدون فشار این اعتراضات را کرده بود و تهاشم با واقعیتهای منطق بود. در این دوران خارج بودند مانند حادثه بزرگ در جامعه ایران اتفاق افتاد که یکی منفی و یکی مثبت و ما با همان خصوصیتی که داشتیم نتوانستیم این دو حادثه بزرگ را حرکت کنیم. یکی حادثه منفی که عبارت بود از اصلاحات شاه که بنسبتور امپریالیستهای آمریکایی در ایران پیاده میشد، نتوانستیم کاری بود که در این جا پیاده می شد برای از بین بردن تمام ماهیت و ویژگیهای ملی جامعه ایران و خوب عواقبش را از سالهای ۵۵ تا ۵۷ دیدیم که جامعه ایران را به چه فساد و حشمتاکی کشاند. ما این را نفهمیدیم و برعکس به عنوان یک سلسله اقدامات مرفقی از آن پشتیبانی کردیم. در عین حال که در برنامه ما سرنگونی شاه و سلطنت و رژیم مطرح بود، ولی خوب ما از مشروطیت دم می زدیم و موافق بودیم که شاه بماند ولی یک سری آزادیهای محدودی به مردم باشد و فکر می کردیم که برای همیشه نفوذ امپریالیسم ختم می شود هیچ توده پدید نیست و در تمام جوامع هم مشهود بوده است و آن مشروطیت موقتی هم که گرفته شود، مشروطه استبدادی سلطنتی مثل مشروطیت بزرگ ما می ماند که چند صبحی طول بکشد عده ای از بهترین فرزندان ناپرد می شوند و بالاخره رضاخانی می آید و مسلط می شود و ۲۸ مرداد نمونه آن است که یک دورانی.

گوشه ای از طومار سراسر ننگ و خیانت حزب منحل شده



دوران مصدق مقداری آزادی وجود داشت ولی بعد دوباره شاه، همان شاهی که وجود داشت، دوباره مسلط شد ولی یک حادثه دیگری هم در این دوران اتفاق افتاد که عبارت بود از واقعه خرداد ۱۳۴۲ که البته ما از آن به نیکی یاد کردیم و در رادیوی پیک ایران از آن با نکات مثبت یاد می کردیم و علیرغم مطبوعات و سیاست شوروی، ولی واقعیت این است که در این زمینه پی گیر نبودیم و اصولاً درک نکردیم که این جرعه ای است که از آن آتش فشان می برخواست.

اختلافاتی که داشتیم واقعا کار دوستی انجام ندادیم، با وجودی که بعد از دوره ای در اتحاد شوروی بودیم به جمهوری مکرراتیک المان رقتیم برای اینکه از اینجا بهتر بتوانیم با ایران تماس بگیریم و در احیای سازمانهای از بین رفته حزب کوشا باشیم. واقعیت این است که طی ۱۵ سال از این دوران تماس ۵۲-۵۳ ماهیچ گونه فعالیتی در ایران بنام حزب نداریم و اگر فعالیتهای خودبخودی در ایران وجود می آمد در نتیجه امکاناتی که ساواک در رهبری حزب مایست.



آورده بود، دوبار در جنب رهبر حزب افرادی را کاشته بود و بهتر بگویم ۳ بار ۲ بار در جنب دکتر راجعتش، و یک بار هم در جنب آقای اسکندری. آن اطلاعات دقیق از کار ما داشت و بلافاصله این گروهها لو می رفتند و از بین می رفتند. گروهی در اصفهان، گروهی در آذربایجان از بین رفت، به حسن شکل از بین رفت و آخرین گروهی که بوجود آمد گروهی بود که خود ساواک بوسیله عباس شهریاری بوجود آورد و محصولش این بود که کسانی را که افراد واقعا علاقمند حزبی بودند و ما از خارج می فرستادیم در آمدن ساواک اینجا پیاده می شدند و یا ناپرد می شدند و یا به زندان می افتادند و عده ای بکلی ناپرد شدند و عده ای هم به زندانهای طولانی افتادند که یکی علی خاوری بود که در آستانه انقلاب با نیروی انقلاب و مردم بالاخره از زندان آزاد شد و واقعت این است که مادران دوران کوشش می کردیم این ضعف هارا با تبلیغات خردمان با اشکال مختلفه جانشین بکنیم، مثلا فرض می کنیم کوشش می کردیم قهرمان درست کنیم و روز به روز که تنها از حزب توده ایران دفاع کرده بود او را به عنوان یک قهرمان بدون خنشه معرفی بکنیم. خوب در اینجا هم ما با مردم ایران حتی با حزب حتی با کادرهای بالا و رهبری حزب صاف نبودیم و از دفاعیات

روز به نکات مهمی را ۳ بخش مهم را ما حذف کردیم، یک بخش که مربوط بود به قتل محمد مصدق که روز به اعتراف کرده بود که او با گروه تروریستی که ایجاد کرده بود این قتل را انجام داده بود که آن وقت همه خیال می کردند در بار این کار را کرده و بعد مسئله دوم عبارت بود از قتل هایی که رهبری حزب تصمیم گرفته بود روی سوه ظن هایی که به افرادی داشت که از همه مهمتر قتل حسام النکرانی بود و سومین مسئله اظهار نظرهایی بود که روز به روی رهبران حزب کرده بود. تقریبا درباره همه اظهار نظرهای منفی زیادی داشت، ما این ۳ بخش را از دفاعیات روز به حذف کردیم و فقط قسمتهای آلتایش را نشان دادیم و قسمت های سایه را تماما حذف کردیم.

عمومی:

در واقع منظورشان این است که نکاتی در دفاعیات روز به بود:

خواست و ماذناله این جریان را نتوانستیم در که وارزیابی کنیم و این هم به علت همان عده شناختی بود که نسبت به جامعه ایران داشتیم و فکر نکردیم که این اولین حمله است و به دنبال خود حلافتی خواهد داشت که ریشه بدبختیهای ملت ایران را بسوزاند. حزب همین ملت است که حتی ما در سال آخر ۵۷ دچار سرگیجه بودیم که در فکر بودیم که در ایران کدام جریان موفق خواهد شد و در حالی که برنامه حزب ما سرنگونی رژیم شاه را مطرح می کرد. برنامه که در سال ۵۲ تا ۵۴ مطرح کردیم. به نظر اعضای حزب رساندیم و تصویب کردیم و با تبلیغ به ایران فرستادیم ولی در همان

آستانه ۵۷ بعد از ۱۷ شهریور، دبیر اول حزب ما باز هم از مشروطیت صحبت کرد و گفت مشروطیت چیز خوبی است و آزادی های زیادی به مردم داده که از آن می شود استفاده کرد یعنی باقیاء سلطنت باز هم موافقت کرد و ما در این بحث یک سال طول کشید تا بالاخره مقامات شوروی به این نتیجه رسیدند که در ایران فقط یک جریان پیروز می شود و آن جریانی است که امام خمینی رهبری می کند و نتیجتاً در رهبری حزب تغییراتی پیدا شد و ما هم همین تر را قبول کردیم و به ایران آمدیم، ولی به علت همان ۴ بیماری با کمال تأسف نتوانستیم به طور پیگیر شناختی را که به صورت یک جرعه در مغزهای بعضی از ما نفوذ کرده بود دنبال کنیم و صادقانه در جریان انقلاب شرکت کنیم.

عمومی:

این تغییری که در رهبری حزب ایجاد شد، به لحاظ اختلاف نظرها در موضع گیری جنبش در حزب بود یا به لحاظ رهبری و موضع گیری شوروی.

کیانوری:

خوب هر دوی اینها بود چون یکسال ما درباره این مساله بحث می کردیم و اینکه راه شریعتمداری درست است یا راه خمینی و ۲ نظر وجود داشت و وقتی که مقامات شوروی توصیه کردند این نظر درست است یا توصیه آنها این تغییر پیدا شد. یعنی کلیه کسانی هم که مخالف این نظر بودند به این موضع گیری رای دادند.

قتلهای درون حزب

عمومی:

در مطالبی که هم اکنون بیان شد اشاره شد به اینکه در جریان فعالیت حزب یک سری مسائلی بود که در تشریفات و آثار حزب منعکس نمی شد و یا اگر احیاناً هم بازگو می شد به درستی بیان نمی شد. یکی از این مطالب مساله ای بود که درباره خسرو روزبه اشاره شد. چون در آن ایام آقای جودت در رهبری حزب بودند و مسلماً اطلاعاتی در این زمینه دارند تقاضا دارم اگر توضیحی دارند بفرمایند.

جودت:

من در رهبری حزب بودم و از سال ۵۸ تا سال ۶۰ که انتخاب شدم برای عضویت هیئت اجراییه در تصمیمات آن شرکت داشتم.

بخصوص در سالهای ۱۳۳۵ تا ۳۵ در ایران در کلیه تصمیمات هیأت اجراییه شرکت داشتم و معمولاً این تصمیمات به اتفاق آراء اتخاذ می شد. بنابراین مسئولیت مشترک با سایر اعضای هیأت اجراییه دارم.

در مورد خسرو روزبه همانطور که نورالدین کیانوری اشاره کردند، آن نکات منفی از دفاعیه او حذف شد. یکی از آن نکات منفی قتلهای درون حزب بود. مخصوصاً قتل مربوط به حسام لنکرانی. این جریان را بطور خلاصه میگویم که در یکی از جلسات سال ۳۶، در آن جلسه ای که نزدیک بود به مسافرت ۳ نفر از اعضا هیئت اجراییه، بقراطی و قاسمی و فروتنی که قرار بود به خارج بروند. این مسئله فساد و حسام لنکرانی مطرح شد در جلسه هیئت اجراییه و پس از بحث نسبتاً کوتاهی به اتفاق آراء تصمیم گرفته شد که او باید اعدام شود و از بین برود و در اینجا قرار شد که این مسئله

برسبیل سازمان افسری به کمک روزبه انجام گیرد چون روزبه با حسام آشنا بود و سابقه داشت و درست بود و در آن جلسه تصمیم گرفته شد که موضوع به وسیله احمد قاسمی که مسئول سازمان افسری بود و من که با روزبه هم منزل بودم گفته شود (به روزبه در هیئت دبیران گفته شود).

و ضمناً به وسیله کیانوری هم گفته شود.

و این جریان به این ترتیب عمل شد و وقتی موضع را به روزبه گفتم او تعجبی نکرد و انگار اساساً واقف به مسئله بود و هیچ پرسش اضافی از من نکرد و گفت بسیار خوب و بعداً از سازمان افسری «عباسی» که او هم با حسام دوست بود تماس گرفت و ترتیب حسام را دادند.

یعنی یک نفر دیگر هم آرسن در این جریان شرکت کرد و ۳ نفری یک خانه موقتاً اجاره کرده بودند و در آنجا حسام را به عنوانی بردند و در آنجا بقتل رساندند بعد همانطور که خسرو از من خواست

کرده بود بعد از جریان بروم ببینم، من رفتم و آن منظره را دیدم و آنجا به من گفتند که چطور آن کار را انجام دادند. او را کشته بودند و در

حیات منزل جال کرده بودند من هم جریان را بعداً به هیأت اجراییه گزارش دادم. این بود جریان قتل حسام که شما گفتید واقعیت داشت.

بله البته و به هیچ وجه ساختگی نبود و ما این جریان را در هیچ جا مطرح نکردیم مگر در کمیته مرکزی برای پلنوم چهارم و رسیدگی به مسائل حزب.

فرقه دموکرات آذربایجان آلت دست

استالین

عمومی:

در رابطه با گذشته حزب مسئله دموکرات آذربایجان جای خاصی دارد. یکی از شرکت کنندگان در این میزگرد آقای ابراهیمی است که خواهش می کنم توضیحاتی در این زمینه بدهند.



ابراهیمی:

با ورود به اتم حسی رهبر کبر ایران و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و درود به شهیدان جاویدان انقلاب اسلامی در جبهه های حق علیه باطل -

سلام بر مردم شهیدپرور و انقلابی کشور عزیزمان ایران مطلبی که خلاصه وار در باره اش صحبت می کنم، سرنوشت واقعا فاجعه آمیز فرقه دمکرات آذربایجان است که خود از نزدیک شاهد آن بوده ام، گرچه آقای کیانوری در صحبت هایشان به آن اشاره کردند.

پس از آنکه صلاحیت نمایندگی سید جعفر پیشه وری عضو حزب توده و نماینده کنگره اول حزب از شهرستان هاست که بعدا به

عده ای از اعضای افسران سازمان حزب را به آذربایجان اعزام کرد، فرقه یا پشتیبانی ارتش سرخ در ۲۱ آذر ۲۴ در آذربایجان قدرت سیاسی را به دست گرفت و خود مختاری آذربایجان را اعلام کرد. حوادث بعدی نشان داد که فرقه مثل حزب توده آلت دست استالین قرار گرفته است، بدین معنی که همزمان با تقاضای امتیاز

نفت شمال از طرف شوروی، بسیج نیروهای مسلح فرقه برای حرکت به طرف تهران تدارک دیده شد. قرام السلطنه نخست وزیر وقت طاغوت با صلاحدید البته اربابان آمریکایی خود بطور مزورانه با واگذاری این امتیاز به شوروی موافقت کرد و با این حيله توانست از پیروی نیروی مسلح آذربایجان که از دو سوی زنجان و استارا به طرف تهران در حرکت بود و تاحدی هم پیش رفته بودند جلوگیری کند.

وی با عقد قرار داد مظفر پیروز معاون سیاسی خود و پیشه وری حکومت خود مختار آذربایجان را به رسمیت شناخت و سپس به بهانه گذراندن انتخابات مجلس طاغوت موافقت مقامات شوروی و فرقه را کسب کرد و بعدا با اعزام نیرو تحت فرماندهی مستشاران آمریکایی به آذربایجان و کردستان این مناطق را به خاک و خون کشید. واقعیت دردناک این است که جریان ۲۱ آذر به بهای خون هزاران جوان بیگناه آذربایجان، که توسط دژخیمان به شهادت رسیدند تمام شد. مردم ستمدیده آذربایجان نه تنها از طرف شوروی به حزب مدافع نشدند، حتی برای مقاومت مردم خود آذربایجان هیچگونه امکاناتی ایجاد نگردید.

بعدا علت سکوت شوروی از طرف رهبران حزب و فرقه چنین توجیه می شد که گویا در صورت کمک شوروی به آذربایجان جنگ جهانی سوم شروع میشود و این مغایر با اصل سیاست صلح طلبی است. پس از شکست قیام در ۲۱ آذر ۲۵، رهبری فرقه بدون اینکه مردم را در جریان قرار خود قرار دهد آذربایجان را به سوی شوروی ترک کرد و به دنبال رهبری زن و مرد به آذربایجان شوروی پناهنده شدند، منجمله خود من.

در شوروی کار عمده و اساسی فرقه با تاکید عبارت بود از کارهای معیشتی پناهندگان یا یاری ادارات مربوطه شوروی. رسالت عمده و وظایف اصلی آن به عنوان یک سازمان سیاسی بجز یک سری امور جزئی در اولین سال بدست فراموشی سپرده شد. افول فعالیت سیاسی فرقه، بی توجهی آن به هر آن چه در وطن میگذرد، بی اطلاعی از مبارزات مردم ایران در داخل کشور، عملا تبدیل شدن از یک فرقه به یک تشکیلات اجتماعی را تسریع

ابراهیمی:

در این هیچ گونه شکی نیست که در تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان، ارتش سرخ که در ایران حضور داشت و همچنین نظر استالین دبیر حزب کمونیست آذربایجان شوروی نقش عمده و اساسی داشته است.

علت اختلافات ترونی حزب و اختلافات شخصی به کنگره دعوت شد، از تصویب دوره چهارده مجلس دوره طاغوت نگذشت، وی که در تهران روزنامه حزب را منتشر می کرد به تبریز رفت و پس از اندک مدتی در شهریور سال ۲۴ با انتشار اعلامیه ای تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان را اعلام کرد. من پس از آشناسدن با اهداف فرقه مذکور در سال ۲۵ به عضویت آن درآمد و با احساسات جوانی برخورد صرفا عاطفی صمیمانه در راه پیشبرد اهداف آن شرکت کردم. خافل از اینکه کلمات آزادی، استقلال، حق خود مختاری آذربایجان، تعامیت ارضی ایران، در قاموس تشکیل دهندگان فرقه معنی دیگری دارد و در پس پرده مسائل دیگری مطرح است که رهبری فرقه و حزب از جزئیات یکایک آنها مطلع هستند و نی دانسته از مردم پنهان می کنند. در این هیچ گونه شکی نیست که در تشکیل فرقه، نقش ارتش سرخ که در ایران حضور داشت و همچنین نظر استالین، دبیر حزب کمونیست آذربایجان شوروی، نقش عمده و اساسی داشته است و این نیز روشن است که اعضای اصلی و مسئولین سطح بالای فرقه بجز ۴-۳ نفر باقی همه اعضای برجسته حزب در آذربایجان هستند و سازمان ایالتی حزب بعد از یک روز به فرقه ملحق شد و کمیته مرکزی حزب به منظور کمک به آذربایجان

می کرد

پس از مرگ استالین و اعتقاد دیر اول حزب کمونیست آذربایجان که به علت جاد طلیبی بیمارگونه اش به هر جناحی متصل شده بود و مرگ ناگهانی پیشه وری نیز از جنایات متعددی پرده برداشت.

این شعارهای خائنانه نیز با او به ظاهر با او مدفون شد یعنی آن از افکار و اندیشه ناسیونالیستهای افراطی شوروی نیز زده شده شد. البته بعد به نظر می رسد. آیا تعجب آور نیست که پس از گذشت ۳۷ سال تاکنون علل و موجبات شکست نهضت ۲۱ اثر توسط فرقه و حزب ریشه یابی نشده است. تاکنون مشخص نگردیده که کدام و چه عواملی موجب شد که حکومت نهضت ۲۱ اثر یک شبه متلاشی شد و مقصر کشته و بی خانمان شدن هزاران نفر از فرزندان این خاک و بوم، که صافخانه به این جنبش پیوسته بودند چیست؟ این خود نمایانگر این واقعیت است که رهبری فرقه و حزب از طرح و بررسی مسائل اصلی جنبش عمداً طفره رفته اند پس از ۱۲ تا ۱۴ سال از تشکیل فرقه میگذشت. به اصطلاح به منظور تصحیح اشتباهات گذشته، مسئله احیای حزب سرتاسر ایران، بنام حزب توده در مهاجرت مفسر و گسردید که به حکمیت اتحاد شوروی کنفرانس وحدت

برگزار گردید و از این تاریخ من عضو حزب توده ایران محسوب شدم. ولی این نیز نتوانست و نمی توانست حزب و فرقه وابسته به شوروی را از منجلابی که به آن فرو رفته اند نجات دهد. یاس و ناامیدی مرکب که نتیجه منطقی وابستگی و اشتباهات جریان ناپذیر و اعمال در سطح خیانت سران و رهبران حزب و فرقه بود از نخستین سالهای مهاجرت تمام بدنه حزب را در خارج از کشور دربرگرفت. عده بسیاری از مهاجرین ترک تبعیت کرده و به شهروندی شوروی درآمدند و آنان که هنوز مهاجر سیاسی محسوب می شوند سیاهپست امید باز گشت به ایران را توسط حزب از دست داده بودند. تجربه نشان داد که اعضای ساده حزب به رغم رهبری حزب، آن



را بهتر از خود حزب می شناختند و ماهی که امکان یافتیم پس از ۳۲ سال به وطن باز گردیم، فقط و فقط در سایه انقلاب اسلامی ایران بود. ولی ما به جای قدردانی و تشکر از رهبر انقلاب و مردم شریف و انقلابی ایران، براندازی حاکمیت جمهوری اسلامی ایران را هدف قرار دادیم و چون فاقد زمینه و امکانات رتبه سالم در جامعه اسلامی ایران بودیم و به علت وابستگی بی چون و چرای خود به شوروی برای رسیدن به این هدف، راه بی چون و چرای خیانت را پیش گرفتیم.

و لاجرم کارمان با سرافکندگی کامل مواجه شد که حالا در زندان به تحلیل عملکردهای غیرقانونی پرداختیم که نتایج حاصله از آن درس بزرگی برای رهبران حزب و دیگران به منزله نوشدار و پس از مرگ سهراب می باشد. درختمه باید به عرض شما هم میهنان عزیز برسانم که وقتی اعمال خیانت آمیز حزب توده و فرقه دمکرات آذربایجان، برملا رفت، البته هرگز نظرم پاک و منزه جلوه دادن خود و محکوم کردن گردانندگان و مجریان نیست، من به عنوان عضو هیئت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب بدون استغنا در برابر عملکرد حزب توده بلایگر اعضای رهبری مسئولیت مشترکی داریم، حالا خواه در تصمیم گیری و اجرای آنها، مستقیماً شرکت داشته باشیم یا به علت دور بودن از مرکز شرکت نداشته باشیم، من خود را گناهکار و گناهانم را بزرگ و نابخشودنی حساب می کنم.

عملکرد دوگانه حزب منحل شده

عمومی:

از ویژگیهای سیاستهای تبلیغاتی و مطبوعاتی حزب برخورد دوگانه ای بود که با مسائل جامعه ایران و مسائل انقلاب داشت. در گفتار و مقالات و نوشتجات، تبلیغات جزیی را بیان می کرد ولی در عمل راه دیگری را می پیمود. در زمینه این گونه عملکرد افای شلواکی توضیحاتی بیان می کنند.

شلواکی:

با سلام و درود به امام امت امام خمینی رهبر کبیر انقلاب و باسلام به امت شهید پرور ایران و با آرزوی پیروزی رزمندگان جبهه های حق علیه باطل قبل از بحث اصلی ذکر نکته ای را لازم می دانم و مخاطبم را در این مورد دوستان جوانی قرار می دهم که علیرغم بهمنی که از واقعیات تلخ پرما فرود آمد، هنوز نکامی به گذشته دارند تا مگر با ترک واقعیت، از زبان دروغشانی پرده های اساسی و ذهنی را به کثیری زده و با واقعیات آن جور که نیست

واقعیت در فضاک این است که فرجریان ۲۱
آذر که به بنای خون هزاران جوان بیگناه
آذربایجان تمام شد، مردم ستم دیده آذربایجان
نه تنها از طرف شوروی و حزب دفاع نشدند،
بلکه حتی برای مقاومت مردم خود آذربایجان
نیز هیچگونه امکاناتی ایجاد نگردید.

است رو برو شوند و نگذارند زندگی آنها همچون دیگران دستاویز منافع بیگانه گردد.

ببینید دوستان عزیز، درد عمیق تر از این هاست که با طرح مسائلی از قبیل سرنگ، داروهای شیمیایی و از این قبیل بتواند حقایق را هر پرده نگاه داشت و یا با طرح مسائلی از قبیل مأمورین